

مرتضی کل پور

خبرنگار

فرانسیس فوکویاما، نظریه پرداز برجسته امریکایی در کتاب «نظم و زوال سیاسی» می گوید برای «دولت سازی» پیش از هرچیز به «ملت سازی» نیازاست. او ملت سازی را «ایجاد حس مشترک هویت ملی» تعریف می کند که در تاریخ کشورها با خشونت و اجبار یا با سیاست‌های زبانی و قومی ایجاد می شود. نکته اینجا است که تعریف فوکویاما از «ملت» یا «ملت سازی» یک تعریف جهانشمول نیست که همه کشورها و همه ملت ها را شامل شود. به عبارت دیگر، اگر برخی کشورهای اروپایی، به ویژه اروپای غربی و شمالی در تاریخ خود مجبور شدند که برای ساختن یک ملت، بر مفاهیم قومی یا زبانی تکیه کنند و دست به خشونت بزنند، تجربه تاریخی کشورهای دیگر، چنین نیست. از جمله این کشورها ایران است که برخلاف باور فوکویاما، نیازی به «ساختن ملت» ندارد. زیرا ایران و ایرانی بودن، یک مفهوم و یک تجربه تاریخی است که قدمتی بیش از ۲ هزار سال دارد. در ایران، نه تنها «ملت سازی» نشده است، بلکه برای شکل گیری هویت مشترک ملی، نیازی به خشونت، اجبار یا سیاست‌های زبانی خاصی نبوده است. در گفت‌وگو با احسان هوشمند، پژوهشگر مسائل قومی ایران، مفهوم ملت در تجربه تاریخی ایران را بررسی کردیم، امری که نشان می دهد که این مفهوم و تجربه، بسیار متفاوت از تجربه سرشار از خشونت‌ی است که بسیاری از کشورهای غربی طی کرده‌اند. به ویژه اینکه در ایران، مفهوم ملت با همزیستی و هم‌پذیری گروه‌های زبانی مختلف تجربه شده است. همچنین در این گفت و گو بررسی کردیم که این مفهوم و اساساً ایران، امروز با چه مخاطراتی روبه‌رواست و برای مواجهه با این مخاطرات چه باید کرد. این گفت و گو را بخوانید.

■ فوکویاما معتقد است که شکل گیری

مفهوم مدرن دولت -ملت محصول اقتدارگرایی و خشونت گسترده پیشینی است؛ خشونت‌ی که خواهد توانست جامعه را یکدست کند. در ایران اما بدون چنین خشوتی، هویت‌های قومی در طول تاریخ همواره حول ایده ایران بوده و هستند. چطور این دو قابل جمع است، یعنی ایده ایران و اقوامی که در حاشیه ایران زندگی می‌کنند؟

ابتدا باید به لحاظ نظری تکلیف خود را با گزاره‌هایی که جهانشمول تلقی می‌شوند، روشن کنیم زیرا درباره همه جوامع بشری، با تجارب و ویژگی‌های فرهنگی و تاریخی متفاوت نمی‌توان صرفاً با یک ایده نظری حکم راند. ممکن است در برخی جوامع شکل‌گیری مفهوم ملت، با زور و اقتدار بوده باشد، اما به تعداد جوامعی که امروز نام دولت -ملت بر خود نهاده‌اند، می‌توان تجربه‌های متفاوتی را برشمرد.

آیا تجربه شکل‌گیری دولت -ملت در ایالات متحده آمریکا با تجربه بریتانیا همسان است؟ آیا تجربه بریتانیا با تجربه ایتالیا همسان است؟ یا در فرانسه بر سر زبان‌های مختلفی که در آن کشور گویوشور داشته‌است، چه آمد و چطور آن زبان‌ها به قیمت شکل‌گیری یک دولت ملی جدید حذف شدند؟ آیا تجربه این چند کشور با تجربه آلمان مشابه است؟ به‌نظر می‌رسد هر کدام از این جوامع تجربه‌ای خاص خود را دارند. بنابراین تکلیف خود را با ایده‌ای که از فوکویاما نقل شد روشن کردیم. مضافاً

اینکه تجربه تاریخی ایران، مانند تجربه رقیب دیگر از کشورها ویژه است، به این معنی که ما یک جامعه تاریخی هستیم. کمتر تجربه‌ای بجز ویتنام، چین یا مصر را می‌توان مثال زد که تاریخی باشند و هنوز بعد از هزاران سال با همان نام تاریخی خود شناخته شوند. به گفته برخی محققان از دوره ساسانیان و به گفته برخی دیگر از دوره هخامنشیان ما را با نام ایران می‌شناختند و ما هم خود را با این نام می‌شناخیم. ایران، مفهومی است که هم با ابعاد سرزمینی و هم شاخص‌های فرهنگی، امپراطوری و با سیاسی و نیز شاخص زبانی اش در دنیا شناخته شده و می‌شود. بنابراین این تجربه قابل تقلیل به تجربه مشابه آن مانند کانادا نیست که عمر چندانی ندارد یا حتی دولت عراق که کمتر از ۱۰۰ سال پیش بر جغرافیای جهان ظاهر شده است. فراموش نکنیم که ما در یک دولت طولانی تاریخی بعد از ورود مسلمانان به ایران، در دوران خلفای بنی‌امیه و بنی عباس و بعد از آن، حتی تا دوره مغول و تا پیش از اوایل صفویه هم دولت ایرانی اداره ایران را برعهده

ندارد، شاهد کاربست واژه‌ها با اهمیت ایران در متون ادبی، تاریخی، علمی، شعر و امثالهم هستیم. تاریخ‌نگاری مانند یعقوبی، ایرانی نیست، اما بخشی از تاریخ یعقوبی به ایران اختصاص دارد، به همان ترتیب‌که طبری هم درباره ایران صحبت کرده است. یا در متون ادبی مانند شاهنامه و حتی نظامی گنجوی که فراسوی مرزهای شمالی جهان ایرانی دورانه ایران صحبت شده است؛ از این منظر به نظر می‌رسد اگر نگوییم منحصر به فرد، واجد ویژگی‌های خاصی هستیم؛ ویژگی‌هایی بسیار بااهمیت و متفاوت از جوامعی که عمر ظهورشان به چند دهه یا چند سده

است زبان مادری‌شان هم نبوده باشد. به‌عنوان مثال، در گوشه‌ای از ایران به زبان هورامی صحبت می‌کردند، یا عده‌ای به زازاکی و گوشه دیگری به کرمانجی صحبت می‌کردند، اما زبان فرهنگی و تمدنی همه اینها زبان فارسی بوده است، کما اینکه بخش عمده تولیدات فرهنگی و ادبی این حوزه‌ها هم زبان فارسی بوده است، بدون اینکه دولتی با آمريت بر آنان حکم کرده باشد.

■ سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که آیا این تجربه تاریخی و کشوری با این سرمایه فرهنگی، امروز هم توان آن را دارد تا با مخاطرات جدید و مدرن جداسرانه در اطراف خود مواجه شود؟ یا به عبارت دیگر، با این تجربه تاریخی، چرا امروز احساس می‌کنیم که با یک بحران

مواجه هستیم؟

یک بخش از این مسأله یا بحران، نتیجه ظهور تحولات جدید ناشی از شکل‌گیری دولت-ملت‌های جدید و تحولات دوران مدرنیته است. در این زمینه فروپاشی عثمانی و روسیه تزاری بسیار مهم است. در این دوره‌ها است که هویت‌های جدیدی شکل می‌گیرند که نقش عوامل بیگانه در آنها حائز اهمیت است. به‌عنوان مثال، ایدئولوژی پان‌ترکیسم در منطقه برای نخستین بار دهه ۱۸۶۰ در منطقه شکل می‌گیرد. جالب است که طراح و مروج ایدئولوژی پان ترکیسم یک ترک نیست. اولین کسی که اهمیت زبان ترکی را قلمی کرد نه یک ترک زبان، بلکه یک مجار است، آقای «وامبری» کارمند وزارت خارجه بریتانیا است که ابتدا به‌عنوان یک دیپلمات و بعدها در نقش مبدل در ایران و عثمانی تحکرات زیادی داشته است. آقای وامبری با این مقروض که روسیه در جنوب مرزهای خود در حال پیشروی به سمت مرزهای امپراطوری بریتانیا یعنی هند شرقی است، به این نتیجه می‌رسد که تنها عامل بازدارنده مقابل نفوذ روسیه، می‌تواند ظهور یک ایدئولوژی به‌نام پان‌ترکیسم باشد که او بنیان آن را می‌گذارد. بنابراین این ایدئولوژی ابتدا در میان تاتارهای کریمه رواج پیدا می‌کند و بتدریج به سمت جنوب آمده و وارد عثمانی می‌شود. در عثمانی درحال احتضار هم این ایدئولوژی بتدریج جا می‌گیرد.

بنابراین شما معتقدی که پان ترکیسم، محصول یک سیر طبیعی تدریجی و تاریخی در یک جغرافیای فرهنگی خاص نیست، بلکه مصنوع یک قدرت فرمانطقه‌ای است؟ پان ترکیسم از آن جغرافیا وارد این جغرافیا می‌شود. به عبارت دیگر، بنابه مصالح سیاسی قدرتی به‌نام بریتانیا و برای مهار قدرت دیگری یعنی روسیه تزاری، یک ایدئولوژی طراحی می‌شود که بتدریج کنشگران محلی از آن استفاده کرده، در اواخر دوره عثمانی نفوذ قابل توجهی پیدا می‌کنند و به‌گفتار رسمی دوره گروهی از روشنفکران و نویسندگان تبدیل می‌شود. این ایدئولوژی پس از شکل‌گیری ترکیه امروزی مسیر دیگری به خود می‌گیرد. از سوی دیگر، شاهد هستیم که با فروپاشی عثمانی، هویت‌های عربی تازه‌ای در منطقه متولد می‌شود که بسیار حائز اهمیت است؛ هویت‌هایی مانند خاندان هاشمی که ابتدا برقرار بود پادشاه عراق بشوند، یا خاندان فیصل که قرار بود پادشاه عربستان باشند، اما می‌بینیم که خاندان هاشمی بر اردن و خاندان فیصل بر عراق حاکم می‌شوند و به این ترتیب دنیای تازه‌ای در اطراف ما شکل می‌گیرد.

■ اتفاقاً فرآیندهایی که شما به‌آن اشاره می‌کنید، مسئولیت فرهنگی را سنگین‌تر می‌کند. به این دلیل که می‌دانیم تاریخ شکل‌گیری کشورهای عربستان، ترکیه، عراق یا جمهوری آذربایجان چقدر است. در این صورت، کشوری که حداکثر ۵۰ سال است در جغرافیای جهان ظهور کرده یا کشوری که بر ساخته قدرت‌های فرمانطقه‌ای است، چگونه می‌تواند به مسأله‌ای برای کشوری مانند ایران تبدیل شود که چنان سابقه تاریخی و تمدنی دارد؟ ببینید! اتفاقاً خود تاریخی بودن ایران تبدیل به یک چالش برای ما شده است. به این معنا که آرامش خیالی به‌همه ما داده است که با داشتن این تاریخ

احسان هوشمند، پژوهشگر مسائل ایران از ضرورت وطن‌دوستی می‌گوید

هویت تاریخی ما «ایرانی» و «شهری» است نه قومی

جابه جایی قدرت‌ها و اعتراضات داخلی دوران پیشامدرن به سمت جدایی طلبی نبوده است

در تاریخ طولانی این کشور، هرگاه بر اثر تحولات مختلف، صدای نارضایتی بلند می‌شد، این صدا به سمت جداسری نبود، بلکه به سمت به دست گرفتن قدرت بود. این نکته بسیار مهمی است. به عبارت دیگر، برخاستن کسی از خاندان زنډ، خاندان قاجار، یا قزلباش‌ها برای این نبود که یک تکه از این سرزمین را جدا کنند و دولت و کشور تازه‌ای را تأسیس کنند، بلکه به دنبال آن بودند تا این کشور را یکپارچه کنند و بر این سرزمین یکپارچه حکم برانند. زیرا در خود آگاه و ناخود آگاه همه این تیره‌ها و طوایف، تصور جهانی غیر از جهان ایران و حاکم جهانی غیر از جهان ایران بود. این رویکرد تا دوره صفویه و تا تحولات همزمان با انقلاب مشروطه کاملاً مشهود است و بجز چند استثنا، نمونه دیگری نداریم که مسیر به سمت جداسری بوده باشد

بازی‌های سیاسی نقش آفرین باشد. ما یک جامعه تاریخی هستیم که در آن شهر حائز اهمیت بوده است. به عبارت دیگر، هویت کلان ما ایرانی و هویت خرد ما هویت شهری است. به دانشمندان این کشور نگاه کنید، آنان را به چه نامی می‌شناسیم؟ ما از قطران تبریزی، فردوسی طوسی، حافظ شیرازی یا حمزه اصفهانی و نظامی گنجوی صحبت می‌کنیم. یعنی این دانشمندان و اندیشمندان را به‌عنوان شهر، مکان گرفته و باعث شده فرصت یا توجه لازم به بحث‌های بااهمیت دیگر که می‌تواند سرنوشت او را تحت تأثیر قرار دهد، صورت نگیرد.

■ از این طرف به‌نظر می‌رسد باید اهمیت فرآیند شکل‌گیری دولت مدرن در ایران را هم در نظر گرفت. زیرا برخی معتقدند همراه با شکل‌گیری دولت مدرن در دوره رضاشاه، اقتدار مرکزی و بوروکراسی یکنواختی بر کشور حاکم شد و در این فرآیند نیروهای حاشیه‌ای ما، اقوام، زبان، گویش‌ها و شخصیت هایشان مورد بی‌مهری واقع شدند.

اساساً «اقوام ایرانی» یک مفهوم جدید است و در گذشته چیزی به‌نام اقوام ایرانی نداشتیم که بخواد در

■ امروز چه؟

اما از تاریخ معاصر، لاقبل بعد از جنگ جهانی اول بتدریج هویت تازه‌ای در ایران به‌نام هویت قومی سر باز می‌کند. اساساً کرد، آذری یا بلوچ بودن، مفهوم دوران مدرن است، برخلاف ایرانی بودن که مفهوم دوران پیشامدرن این کشور است. به عبارت دقیق‌تر، در تاریخ این کشور نمی‌توانید نمونه‌ای بیابورید که گروهی خود را با خاستگاه قومی خود تعریف کرده باشد.

■ بنابراین بار دیگر به مسأله‌ای که بیشتر طرح شد باز می‌گردیم و می‌توان گفت مسأله امروز ما این است که داشته‌های تاریخی ما، امروزی نشده و به زبان و بیان امروز، معرفی و همگانی نشده است. به همین دلیل است که ما شاهد چیرگی تعاریف مدرن از هویت‌های قومی و زبانی بر تعاریف و مفاهیم تاریخی این سرزمین هستیم.

همین طور است. مضافاً اینکه این مسائل برای دولت مدرن در ایران یک مسأله اصلی نبود. حتی برای نهادهای روشنفکری و نظری، رسانه‌ها و آموزش و پرورش ما هم مسأله مهمی قلمداد نمی‌شد. در این میان نکته مهمی هم وجود دارد به این معنی که نمی‌توان ادعا کرد دولت جدید در ایران، یعنی از مشروطه تا امروز، خود را بی‌نیاز از نخبگان اقصی نقاط کشور دانسته است. به‌عنوان مثال نمی‌توان گفت آذری‌ها به بازی گرفته نشدند. هیچ دوره‌ای در تاریخ معاصر ایران را نمی‌توان یافت که آذری‌ها یا کردها یا لرها در سیاست ما ایفاگر نقش نبوده باشند. کردها هم چه در رژیم سابق و چه پس از انقلاب سهم قابل توجهی در مدیریت کشور داشتند. همین حالا وزیر نفت (بیژن زنگنه) که طولانی‌ترین دوران وزارت را در جمهوری اسلامی داشته است، کرد است. مگر آقای عزیزی، سخنگوی پیشین شورای نگهبان یا آقای رمضان‌زاده سخنگوی دولت در دولت اصلاحات کرد نبودند؟ یا مگر در دولت آقای روحانی وزیر کشور نسبتی با کردهای خراسان شمالی قومی نبود که افراد را بر مبنای قومیت

خود محروم کند. همچنین نخستین اهل سنتی که به فرمانداری منصوب می‌شود، آقای باباخاص در شهر دیواندره است و بتدریج در کردستان و دیگر استان‌ها اهل سنت به کار گرفته می‌شوند تا جایی که تا پایان دولت آقای خاتمی حدود نیمی از مدیران استان کردستان، آذربایجان شرقی و مناطق اهل سنت نشین، اهل سنت غربی در حوزه‌های اهل سنت‌نشین، از دولت آقای روحانی هم در استان‌های کردستان، آذربایجان غربی و بلوچستان و کرمانشاه، نزدیک به ۶۰ درصد مدیران مناطق اهل سنت نشین، اهل سنت هستند. در برخی از شهرهای مرزی مانند بانه، میوان، اشنویه، سردشت و امثالهم بیش از ۹۵ درصد مدیران شهر، اهل سنت یا کرد هستند که شهر خود را مدیریت می‌کنند. همین جا بگذارید به مسأله دیگری اشاره کنم.

از سال ۶۹ الگوهای پذیرش دانشجو در کشور به الگوی بومی گزینی تبدیل می‌شود. مطابق این الگو، کسانی که بخواهند ادامه تحصیل بدهند این امتیاز را خواهند داشت تا در دانشگاه محل تحصیل خودشان درس بخوانند. ببینیم با این رویکرد چه اتفاقی در کشور رخ داد؟ سال ۱۳۶۹ یعنی پیش از اجرای این شیوه، از کل داوطلبان دانشجویان استان سیستان و بلوچستان که در دانشگاه پذیرفته شدند، ۹۳ درصد در کل کشور و ۷ درصد در دانشگاه‌های استان پذیرفته شدند. امسال در سی امین سال اجرای الگوی بومی گزینی دانشجو، ۹۴ درصد از پذیرفته شدگان کنکور از استان سیستان و بلوچستان در استان خودشان مشغول تحصیل شدند و کمتر از ۶ درصد به ۳۰ استان دیگر رفتند. در این صورت برای نسل جدید که می‌خواهد در دانشگاه جامعه پذیر سیاسی شود چه اتفاقی خواهد افتاد؟ ما آنان را از تعامل با هموطنان خود محروم کردیم. ما در این تعامل ملی میان هموطنان‌مان اخلا و اختلال ایجاد کردیم و مانعی برای ایجاد پیوندهای زناشویی میان دانشجویان از

■ بنابراین وقتی تاریخ کمرنگ می‌شود،